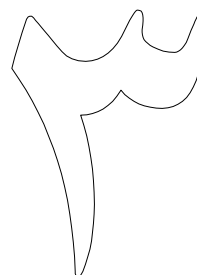


فرآیند تولد سیاست خارجی ایران (۱۳۶۱-۱۳۵۸)



محمود شوری*

* محمود شوری پژوهشگر ارشد مرکز تحقیقات استراتژیک می باشد. (shoori@csr.ir)

تاریخ تصویب: ۱۳۸۹/۱۱/۲

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۹/۱۰

فصلنامه روابط خارجی، سال سوم، شماره اول، بهار ۱۳۹۰، صص ۱۰۷-۷۵.

چکیده

انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ در ایران موجب بروز تعارضات و اختلافات جدی میان دولت جدید انقلابی و بسیاری از قدرتهای بزرگ و همچنین کشورهای منطقه گردید. دلایل بروز این وضعیت در آثار بسیاری از تحلیل‌گران سیاست خارجی ایران در سال‌های بعد به آرمان‌گرایی رهبران انقلابی ایران و تلاش آنها برای صدور انقلاب خود به سایر کشورها نسبت داده شد. اغلب این آثار بدون توجه به رویدادهای سال‌های اولیه پس از پیروزی انقلاب، ریشه‌های این سیاست خارجی تهاجمی را تنها در اندیشه و عمل رهبران جدید انقلابی جستجو کرده‌اند. مقاله حاضر با نقد این رویکرد، تلاش می‌کند تا برای تأیید این فرضیه استدلال کند که ابعاد تهاجمی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران عمدتاً در مجموعه کنش‌ها و واکنش‌هایی شکل گرفت که طی سال‌های ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۱ میان ایران و کشورهای ذکر شده به وقوع پیوست. به عبارت دیگر، سیاست خارجی جدید ذاتاً تهاجمی متولد نشد، بلکه مجموعه‌ای از پیام‌های دوسویه در دوره زمانی مشخص شده، در شکل دادن به این هویت جدید مؤثر بوده‌اند.

واژه‌های کلیدی: جمهوری اسلامی ایران، سیاست خارجی،
قدرت‌های بزرگ، دولت‌های انقلابی، فرایند تعامل

مقدمه

با وجود گذشت بیش از سه دهه از زمان پیروزی انقلاب اسلامی، این پرسش قدیمی همچنان می‌تواند حائز اهمیت باشد که چرا ایران در نخستین سال‌های پس از پیروزی انقلاب در تقابل و رویارویی با قدرت‌های بزرگ و برخی از کشورهای منطقه قرار گرفت؟ بررسی این موضوع از آن جهت که این رویارویی سراسر سال‌های بعد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و نوع رابطه ایران با قدرت‌های بزرگ و کشورهای منطقه را تحت تأثیر خود قرار داد، همچنان حائز اهمیت است. برخی از تحلیلگران دلایل بروز این تنش‌ها - و به عبارتی شکل‌گیری یک سیاست خارجی تقابلی گرایانه در ایران - را پیش از هر چیز به ماهیت ستیزه‌جوی اسلام سیاسی (کاتم، ۱۳۷۹: ۲۳۵-۱۹۷) و تلاش دولت نوپای اسلامی برای صدور انقلاب خود به سایر کشورهای منطقه نسبت داده‌اند (رجائی، ۱۳۸۲: ۹۲-۸۷). درگیر شدن جمهوری اسلامی در مؤلفه‌های شعاری و ایدئولوژیک (Ehteshami, 2002: 126) و جایگزینی سیاست خارجی مبتنی بر عدم تعهد ملت‌گرایانه بازرگان با سیاست خارجی آرمان‌گرایانه انقلابی پس از اشغال سفارت آمریکا توسط دانشجویان در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ (رمضانی، ۱۳۸۸: ۶۴) از جمله گزاره‌هایی است که برای توضیح دلایل شکل‌گیری و یا تشدید تنش‌های ایران با قدرت‌های غربی و برخی از کشورهای منطقه بیان می‌شود. این تحلیل‌ها همان‌گونه که به سادگی قابل مشاهده است، تمامی دلایل این تنش‌ها را به گرایش‌های ایدئولوژیک رهبران جدید ایران مربوط می‌کنند و با وجود اشاره‌های گاه و بی‌گاه به تأثیرات محیطی و نوع رفتار طرف‌های دیگر، عملاً جایگاه چندانی برای آنها در تحلیل سیاست خارجی تقابلی جویانه ایران (به تعبیر آنها) قائل نمی‌شوند.

بدون تردید، انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷، ایران را در سال‌های بعد صاحب یک «سیاست خارجی جدید» در معنای سخت‌گیرانه آن ساخت، اما یک پرسش مهم که اغلب در ارائه پاسخ دقیق به آن مسامحه صورت می‌گیرد، این است که «سیاست خارجی جدید» چگونه از متن تحولات نخستین سال‌های پس از پیروزی انقلاب سر برآورد؟ آیا آن‌گونه که بسیاری از تحلیلگران سیاست خارجی ایران بر آن تأکید می‌کنند سیاست خارجی جدید یک‌سره ریشه در آموزه‌های ایدئولوژیک رهبران انقلابی و برداشت‌های مختلف آنها از این آموزه‌ها داشت یا آنکه باید سیاست خارجی جدید را محصول مجموعه تعاملاتی بدانیم که در این سال‌ها میان ایران و کشورهای دیگر به وقوع پیوسته است؟

مجموعه آثاری که به تحلیل سیاست خارجی ایران در دوره پس از انقلاب پرداخته‌اند، اولاً اغلب وجود طرحی ایدئولوژیک از یک سیاست خارجی مشخص را که مقدم بر تحولات سیاست خارجی ایران باشد، مفروض گرفته‌اند، ثانیاً نقش چندانی برای طرف مقابل در شکل دادن به هویت کنشگر جدید قائل نشده‌اند، و ثالثاً حداقل به طور مقطعی هویت کنشگر جدید (دولت انقلابی) را هویتی بسته فرض کرده‌اند. در این مقاله، ما برای تأیید این ادعا استدلال خواهیم کرد که متن سیاست خارجی جدید ایران نه صرفاً در اذهان آرمان‌گرای رهبران انقلاب، بلکه در واقعیت‌های تحولات سیاست خارجی - و به ویژه تحولات نخستین سال‌های پس از پیروزی انقلاب - و در فرایند تأثیر و تأثر متقابل با محیط بیرونی، نگاشته شده است. در این مقاله با تأکید بر این گزاره که سیاست خارجی جدید ایران در بهمن ۱۳۵۷ به یک‌باره همراه با امام خمینی به ایران وارد نشد، تلاش می‌شود تا فرایند برساخته شدن - و به تعبیر ما تولد - سیاست خارجی جدید ایران در حد فاصل سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۱، یعنی اندکی پس از فتح خرمشهر در جریان جنگ ایران و عراق، مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد.

در این مقاله ابتدا پس از مروری بر آثار مربوط به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران اسلامی ایران، در مبحث رویکرد نظری دلایل، اهمیت و پی‌آمدهای تأکید بر مفهوم تولد سیاست خارجی و همچنین چگونگی تأثیرگذاری محیط بین‌المللی بر شکل‌گیری سیاست خارجی مورد بررسی قرار خواهد گرفت و سپس

جایگاه موضوعات مربوط به سیاست خارجی در فرایند پیروزی انقلاب و در رویکرد رهبران انقلابی تحلیل خواهد شد. در بخش دوم به این پرسش پاسخ گفته خواهد شد که چگونه انگاره‌های ذهنی انقلابیون ایران در خصوص ترس از مداخله آمریکا و حمایت این کشور از نیروهای ضد انقلاب در پیوند با مجموعه‌ای از شواهد عینی به تشدید تنش در روابط دولت جدید با قدرت‌های غربی در فاصله سال‌های ۵۸ تا ۵۹ کمک کرد. در نهایت نیز برای این مسئله استدلال خواهد شد چگونه عبور ایران از بحران‌های داخلی و خارجی به رغم حمایت تمامی رژیم‌های محافظه‌کار منطقه و همچنین قدرت‌های بزرگ از عراق، موجب اعتماد به نفس رهبران ایران و تثبیت هویت سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران گردید.

انقلاب اسلامی و سیاست خارجی: دیدگاه‌ها و رویکردها

یک پرسش انتقادی در حوزه علوم اجتماعی همیشه می‌تواند این باشد که تا چه اندازه حق داریم شرایط در حال تغییر را به اسارت مفاهیم ساکن و ایستا در آوریم؟ به عبارت دیگر، تا چه اندازه مجاز هستیم که به بهانه دسته‌بندی موضوعات، «شدن‌ها» را در قالب «هست‌ها» توضیح دهیم؟ مفاهیم برای آن ساخته می‌شوند که دسترسی ما را به واقعیت‌ها تسهیل کنند، اما ظاهراً در شرایطی ممکن است خود مفاهیم به پرده‌ای در برابر واقعیت‌ها تبدیل شوند. مطالعه آثاری که به تجزیه و تحلیل سیاست خارجی ایران در سال‌های پس از انقلاب می‌پردازند، نشان می‌دهد که این آثار اغلب اسیر مفاهیمی هستند که به شکلی سلطه‌جویانه فرایند تحقیق را به جهت‌های خاصی سوق می‌دهند. روح‌ا... رضانی در کتاب «چهارچوبی برای تحلیل سیاست خارجی»، بدون توجه به شرایط ویژه‌ای که جمهوری اسلامی ایران در نخستین سال‌های پس از پیروزی انقلاب با آن مواجه بود، با طرح این موضوع که مهندس بازرگان، نخست وزیر دولت موقت، اسلام را برای ایران می‌خواست اما امام خمینی ایران را برای اسلام می‌خواست (رمضانی، ۱۳۸۸: ۶۰)، پایه‌گذار مفاهیمی در مبحث سیاست خارجی ایران گردید که بعدها به اشکال گوناگون در آثار تحلیلگران بعدی مورد استفاده قرار گرفت. رضانی با طرح مفاهیم ایرانیت و اسلامیت به عنوان دو منبع متمایز وفاداری در سیاست خارجی ایران، عملاً این فضا

را فراهم می‌سازد که هر پدیده‌ای در سیاست خارجی ایران با ارجاع به یکی از این دو منبع مورد تحلیل قرار بگیرد. با وجود آنکه نمی‌توان منکر ارزش تحلیلی این دو مفهوم شد، اما رضانی هیچ مصداق مشخصی برای تأیید این تقسیم‌بندی و چگونگی تأثیرگذاری آن بر سیاست خارجی جدید ارائه نمی‌کند. حداقل در خصوص نخستین سال‌های شکل‌گیری جمهوری اسلامی می‌توان گفت که تحلیل سیاست خارجی ایران در این سال‌ها، در چارچوب تحلیلی فوق، موجب نادیده گرفتن بسیاری از مسائل تأثیرگذار محیطی خواهد شد. البته روح... رضانی در مقاله دیگری با کمک گرفتن از مفهوم جامعه‌پذیری در معنای والتزی آن، این دیدگاه را مطرح می‌کند که امام خمینی در رابطه با سیاست خارجی، به رغم آنکه فوق آرمان‌گرا^۱ بودند، در نتیجه تأثیرات جامعه بین‌المللی در شرایطی کاملاً عمل‌گرایانه رفتار کرده و از این نظر خود پیشگام سازگار کردن جهان‌بینی آرمان‌گرایانه جمهوری اسلامی با الزامات موجود جهانی بودند. با این حال، رضانی در این مقاله اولاً از منظری واقع‌گرایانه به تأثیر محیط بیرونی بر سیاست خارجی پرداخته است و ثانیاً تأثیر محیط بین‌المللی بر سیاست خارجی ایران را تنها در «به سر عقل آمدن» آن می‌بیند و اساساً متعرض این موضوع نشده است که ممکن است محیط بین‌المللی در تهاجمی شدن سیاست خارجی ایران به ویژه در سال‌های نخست مؤثر بوده باشد (Ramazani, 2010).

تقسیم‌بندی ایرانیت و اسلامیت به عنوان دو منبع متمایز وفاداری در سیاست خارجی ایران، در سال‌های بعد خود را به شکل تقسیم‌بندی منافع ملی / منافع ایدئولوژیک بازسازی کرده و در بسیاری از آثار موجود این فرض به طور آشکار یا پنهان وجود دارد که سیاست خارجی ایران تلفیقی از جستجوی همزمان منافع ملی و منافع ایدئولوژیک است. نقیب‌زاده در کتاب «فرایند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی ایران»، تقریباً تمامی مباحث خود را حول این گزاره سازمان می‌دهد که سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در این سال‌ها در چنبره تعارض بین ارزش‌ها و واقعیت گرفتار بوده است. نقیب‌زاده در این کتاب بیشتر تلاش کرده

است تا با رویکردی انتقادی آشفته‌گی در حوزه ذهنیات تصمیم‌گیران سیاست خارجی ایران را برجسته کند. محمدرضا تاجیک نیز در کتاب «سیاست خارجی عرصه فقدان تصمیم و تدبیر» عمدتاً به نقد آشفته‌گی‌های گفتمانی در عرصه تصمیم‌گیری در سیاست خارجی ایران بدون توجه به شرایط بیرونی می‌پردازد.

تقسیم‌بندی مفهومی آرمان‌گرایی / عمل‌گرایی نیز یکی دیگر از تقسیم‌بندی‌هایی است که در اغلب آثار مربوط به تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران قابل مشاهده است. رضائی، سیف‌زاده، نقیب‌زاده، سریع‌القلم و احتشامی از جمله پژوهشگرانی هستند که در آثار خود این تقسیم‌بندی را برای فهم ادوار مختلف سیاست خارجی ایران صائب می‌دانند. سید جلال دهقانی نیز در کتاب «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، با تفکیک ابرگفتمان ملی‌گرایی لیبرال از ابرگفتمان اسلام‌گرایی در سیاست خارجی ایران و تأکید بر خرده‌گفتمان‌های آرمان‌گرایی امت محور، مصلحت‌گرایی مرکز محور، واقع‌گرایی اسلامی، صلح‌گرایی مردم‌سالار و اصول‌گرایی عدالت محور، تمرکز خود را بر توضیح و تحلیل این گفتمان‌ها معطوف کرده و از چگونگی برساخته شدن این گفتمان‌ها به ویژه در فرایند تعامل با محیط بیرونی سخنی نگفته است.

به طور کلی، اغلب پژوهش‌هایی که در خصوص سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در این سال‌ها به نگارش درآمده‌اند، عمدتاً یا نگاه خود را معطوف به گفتمان‌ها و شرایط داخلی کرده و نقش تعیین‌کننده‌ای برای تأثیرات محیط منطقه‌ای و بین‌المللی قائل نشده‌اند و یا از منظری برسازانه به نقش محیط بیرونی در شکل‌گیری این سیاست‌ها، به ویژه در نخستین سال‌های پس از پیروزی انقلاب، نپرداخته‌اند. سال‌هایی که به اعتقاد ما نقشی کلیدی و گاهواره‌ای در برساخته شدن سیاست خارجی ایران داشته است.

یک بحث نظری مهم و مقدماتی البته این است که آیا سخن گفتن از تولد سیاست خارجی امری معنادار، مفید و عالمانه هست یا نه؟ بسیاری ممکن است ایراد بگیرند که اساساً نمی‌توان از چگونگی شکل‌گیری یک سیاست خارجی سخن گفت و ما تنها با پرونده‌های سیاست خارجی و نتایج آن سر و کار داریم. گشتن به دنبال سر نخ‌های سیاست خارجی نه امکان‌پذیر است و نه مفید. امکان‌پذیر نیست

به این دلیل که اغلب یافتن یک نقطه آغاز برای سیاست خارجی یک کشور غیر ممکن است و مفید نیست به این دلیل که چیز زیادی به دانش ما نمی‌افزاید. دولت‌ها حتی در شرایط انقلابی بر پایه بسیاری از رویه‌های عمل تثبیت شده و یا حداقل ابزارها و ساختارهایی که در گذشته شکل گرفته‌اند، عمل می‌کنند. به همین دلیل، در اغلب انقلاب‌ها پس از پیروزی انقلاب به تدریج شاهد بازگشت رویه‌های گذشته سیاست خارجی در بسیاری از دولت‌های انقلابی هستیم. سیاست خارجی فرانسه بعد از انقلاب سال ۱۷۸۹ با وجود تزریق اندیشه‌های آزادی‌خواهانه، همچنان نگاه استعماری خود به کشورهای مستعمره را حفظ کرد (Whiteman, 2003)، انقلابیون روسیه نیز با وجود نمایش‌های اولیه انقلابی در سیاست خارجی (مانند بخشش تمامی دیون ایران و واگذاری امتیازات استعماری)، با روی کار آمدن استالین به سرعت به احیای سیاست‌های تزاری پرداختند (Adam, 1994).

هر دوی این اعتراض‌ها حداقل در مورد موضوع این مقاله وارد نیستند؛ زیرا با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران نه تنها آن‌گونه که رضانی می‌گوید سیاست خارجی ایران ۱۸۰ درجه تغییر کرد (رضانی، ۱۳۸۸: ۱۸)، بلکه حتی تمامی سنت‌ها، رویه‌ها و تجربیات گذشته در اداره سیاست خارجی نیز به کنار گذاشته شد. در واقع، پس از پیروزی انقلاب اسلامی مجموعه جدیدی که در گذشته هیچ نقشی در سیاست خارجی ایران نداشتند با رویکردی کاملاً تازه به مسائل منطقه‌ای و بین‌المللی و مهمتر از آن با رویکرد تازه‌ای نسبت به هویت ایران، اداره سیاست خارجی کشور را بر عهده گرفتند. انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ در عرصه سیاست خارجی شرایطی را که بیش از دو قرن بر روابط ایران با سایر دولت‌ها و به ویژه قدرت‌های بزرگ سایه انداخته بود، به شکلی بنیادین دچار تغییر ساخت. این شرایط وضعیتی را رقم زد که در آن ایران، برای نخستین بار پس از دو قرن، نه تنها در رابطه خود با جهان بیرون و قدرت‌های بزرگ از موضع انفعالی خارج شد، بلکه تمامی الگوهای دوستی و دشمنی را نیز در هر دو سطح منطقه‌ای و بین‌المللی متحول ساخت. در سطح بین‌المللی مهمترین تغییر در روابط ایران و آمریکا ایجاد گردید که رابطه وابستگی رژیم شاه (Gasiorowski, 1991) به آمریکا به یکباره به یک رابطه تخاصمی تبدیل شد. چنین تغییری در سطح منطقه‌ای نیز به وضوح در روابط

ایران و اسرائیل قابل مشاهده بود. در سطح منطقه‌ای همچنین روابط ایران با کشورهای محافظه‌کار منطقه که در گذشته در وضعیت کم و بیش مطلوبی قرار داشت، پس از انقلاب در یک شرایط بی‌ثبات و همراه با بدگمانی و بی‌اعتمادی قرار گرفت (رمضانی، ۱۳۸۸: ۶۷).

به عنوان یک نتیجه‌گیری مقدماتی، این موضوع از یک جنبه به معنای آن بود که انقلابیون ایران پس از افتادن در آب چگونه شنا کردن را می‌آموختند. امری که در دهه‌های پایانی قرن بیستم برای کشور با قدرت و جایگاه ژئواستراتژیک ایران می‌توانست بسیار خطرناک و دردآور باشد. اگر این نتیجه‌گیری اولیه را بپذیریم، پرسش بعدی که باید به آن پاسخ گفت این است که در این فرایند یادگیری چه عواملی بیش از عوامل دیگر در شکل‌گیری و تثبیت هویت سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران مؤثر بوده‌اند؟ رضانی از تعامل سه‌جانبه و پویا میان سه سطح سیاست داخلی، سیاست خارجی و نظام بین‌المللی در تحلیل سیاست خارجی ایران در دوره‌های مختلف سخن می‌گوید و معتقد است که چنین شیوه تحلیلی هم تحلیل واحد و هم تحلیل سیستم را در خود جای داده است (رمضانی، ۱۳۸۸: ۱۹). با این حال، رضانی اولاً اشاره نمی‌کند که این سه سطح چگونه با هم تعامل دارند و ثانیاً در مقطع پیروزی انقلاب اسلامی که همه چیز از نو آغاز شده است این تعامل چگونه خود را تولید می‌کند؟

ادعای ما در این مقاله این است که سیاست خارجی ایران حداقل تا اندکی پس از فتح خرمشهر در سال ۱۳۶۱، در یک فرایند تأثیر و تأثر متقابل قوام یافته و رهبران ایران با وجود آنکه به لحاظ ایدئولوژیک و همچنین خصلت‌های انقلابی تصویری منفی، ظالمانه و مبتنی بر روابط استعماری از نظام بین‌المللی حاکم داشتند - و بر این اساس یک هویت اولیه از خود ارائه کرده بودند - اما در حقیقت آنچه که به سیاست خارجی جدید شکل واقعی بخشید آن چیزی بود که آنها در عمل و در تعامل با محیط منطقه‌ای و بین‌المللی با آن مواجه شدند. البته این مقاله به دنبال نفی وجود مجموعه‌ای از نظام‌های شناختی یا انگاره‌های ذهنی رهبران ایران پیش از ورود به فرایند تعامل نیست، بلکه هدف اصلی این مقاله نشان دادن چگونگی برساخته شدن و یا قوام یافتن این انگاره‌ها در تعامل با محیط بیرونی در دوره مورد

نظر است.

محیط بین‌المللی و سیاست خارجی

نظریه‌پردازان زیادی تاکنون تلاش کرده‌اند تا موضوع سیاست خارجی را از درون اتاق‌های تصمیم‌گیران به بیرون بکشند و آن را در یک محیط بزرگتر مورد بررسی قرار دهند. از دیدگاه آنان، تقلیل دادن سیاست خارجی به فرایند تصمیم‌گیری و یا تصمیم‌های سیاست خارجی به هیچ‌وجه حق مطلب را در مورد کلیت آن ادا نمی‌کند. هارولد و مارگارت اسپراوت از پیشگامانی هستند که بررسی زمینه‌ها و محیط سیاست خارجی را برای فهم یک سیاست خارجی ضروری می‌دانند. این دو بر این باورند که فهم نتایج سیاست خارجی نیاز به فهم اقدامات یا تصورات برای اقدام دارد و فهم این اقدامات نیز به نوبه خود نیاز به فهم محیط روانی^۱ افراد و گروه‌های تصمیم‌گیرنده در سیاست خارجی دارد. از دید آنان، محیط روانی عبارت از تصور و تفسیر تصمیم‌گیرندگان از زمینه بین‌المللی است (Hudson, 2005: 5-7).

روزنا، نیز در تحلیل سیاست خارجی اهمیت زیادی برای تعامل بازیگر و محیط بین‌المللی قائل می‌شود و فرایند شکل‌گیری و اجرای سیاست خارجی را در یک مجموعه سه مرحله‌ای مورد تحلیل قرار می‌دهد. به اعتقاد روزنا مرحله اول شامل آن دسته از اقدامات، شرایط و اعمال نفوذهایی می‌شود که بازیگر ملی را به عکس‌العمل برای تعدیل محیط بر می‌انگیزاند. مرحله دوم که مرحله اجرا می‌باشد، متشکل از اقدامات، شرایط و اعمال نفوذهایی می‌شود که انگیزه فوق‌تبدیل به اقدامات عامدانه جهت تعدیل محیط می‌شود و مرحله سوم، که مرحله پاسخ نام گرفته است، شامل مسائل، اقدامات، شرایط و اعمال نفوذهایی می‌شود که جمعاً ناشی از عکس‌العمل موضوعاتی است که در جریان تعدیل قرار گرفته‌اند (روزنا، ۱۳۷۲: ۳۷). روزنا، سیاست خارجی را همچون متغیری وابسته معلول برآیند پنج دسته از منابع فردی، نقش، حکومتی و بوروکراتیک، اجتماعی یا ملی و بین‌المللی یا سیستمیک می‌داند که هر یک از این منابع خود متغیرهای متعدد و مختلفی را در بر می‌گیرد.



رویکردهای نظری که در یک چهارچوب رفتارگرایانه نگاهی سیستمیک به سیاست خارجی دارند، با وجود آن که می‌پذیرند شرایط محیطی محدوده ممکن کنش دولت‌ها را مشخص می‌کنند؛ و اگر حتی نتوانند تأثیر بسزایی بر شکل‌گیری اولیه خط‌مشی‌های سیاست خارجی دولت‌ها داشته باشند، می‌توانند در موفقیت یا عدم موفقیت آن نقش محوری داشته باشند، اما چیزی در مورد فرایندی که از طریق آن کارگزاران با یکدیگر و با ساختار نظام در ارتباط قرار می‌گیرند به ما نمی‌گویند. این موضوع هنگامی که ما از تولد یک سیاست خارجی سخن می‌گوئیم می‌تواند بسیار حائز اهمیت باشد. کنت والتز در چهارچوب نظریه نواقح‌گرایی ساختاری این رابطه را از طریق دو فرایند رقابت و جامعه‌پذیری توضیح می‌دهد. فرایند رقابت با ابزارهای پاداش و تنبیه رفتار واحدها را تحت تأثیر قرار می‌دهد و فرایند جامعه‌پذیری با شکل دادن به قواعد، هنجارها و الگوهای رفتاری موجب بروز رفتارهای کم و بیش مشابه در میان کنشگران می‌شود (Waltz, 1979: 74-77).

رویکرد والتز به موضوع فرایند تأثیرگذاری میان کارگزار و ساختار البته در مقایسه با رویکرد واقع‌گرایان کلاسیک یک گام به جلو محسوب می‌شود، اما این رویکرد نیز، هم به دلیل یکسویگی کاملاً واضح آن (تأثیر یکسویه ساختار بر کارگزار) و هم - آن‌گونه که ونت اشاره می‌کند - به دلیل نگاه مادی و غیراجتماعی والتز به مفهوم جامعه‌پذیری، بخش اعظم اهمیت خود را از دست داده است (برای مطالعه استدلال‌های ونت نگاه کنید به ونت، ۱۳۸۴: ۱۴۹-۱۴۶). مفهوم جامعه‌پذیری بر مبنای رویکرد والتز همچنین هیچ فضا و شانسی برای رفتارهای خلاف رویه‌ها و قواعد ساختاری قائل نمی‌شود. از نظر والتز این‌گونه رفتارها به سرعت از طریق تنبیه ساختاری از گردونه حذف می‌شوند.

الکساندر ونت در برابر مبحث جامعه‌پذیری والتز موضوع «انتخاب فرهنگی» را مطرح می‌سازد که خود متضمن دو فرایند تقلید و یادگیری اجتماعی است. تقلید متضمن تکرار کنش بازیگرانی است که موفق تلقی می‌شوند، اما یادگیری اجتماعی اشاره به فرایند پیچیده‌تری دارد که کنشگران طی آن در یک فرایند دو سویه هم به هویت خود و هم به هویت دیگری شکل می‌دهند. از نظر ونت کنشگر با تعریف اولیه‌ای از خود وارد تعامل می‌شود که می‌تواند به عنوان نقطه عزیمتی برای کنش

متقابل با دیگری باشد. «خویشتن» [بازیگر اول] با برگرفتن یک هویت خاص مبتنی بر نقش، در عین حال «دیگری» [بازیگر دوم] را در نقش متقابل متناظری قالب‌بندی می‌کند که باعث معنادار شدن خویشتن می‌شود (ونت، ۱۳۸۴: ۴۸۱). در مرحله بعد، «دیگری» معنای کنش «خویشتن» را می‌سنجد. در این مرحله تفاسیر متعددی ممکن است رخ دهد، زیرا فهم‌های مشترکی وجود ندارند و رفتار «خویشتن» هم به تنهایی چیزی به او نمی‌گوید. در مرحله سوم «دیگری» ممکن است بر اساس تعریف جدید خود از وضعیت به کنش دست بزند که این نیز به نوبه خود موجب تفسیر و کنش متقابل «خویشتن» می‌شود. از نظر ونت «خویشتن» و «دیگری» این کنش را تا آنجا ادامه می‌دهند که یکی یا هر دو به این نتیجه برسند که تعامل پایان یافته است و شناخت نسبتاً مشترکی شکل گرفته است (ونت، ۱۳۸۴: ۴۸۳-۴۸۱).

از نظر ونت، روابط قدرت نقش مهمی در تعیین سمت و سویی دارد که این تحول در آن آشکار می‌شود. برای موفقیت یک تعامل به این معنا که کنشگران باورهای خود را به اندازه کافی به هم نزدیک کنند تا بتوانند بازی واحدی داشته باشند، هر دو طرف می‌کوشد دیگری را وادارد چیزها را مانند او ببیند. آن دو به رفتارهایی پاداش می‌دهند که مؤید تعریف آنها از وضعیت است، یا آنها را مجازات می‌کنند که مؤید این تعریف نیست. «قدرت» بنیان چنین پاداش‌ها و مجازات‌هایی است، هرچند آن چه قدرت تلقی می‌شود به تعریف از وضعیت بستگی دارد (ونت، ۱۳۸۴: ۴۸۳). «انگاره اساسی این است که هویت‌ها و منافع متناظر با آنها یاد گرفته می‌شوند و سپس در پاسخ به این که دیگران هم چگونه با کنشگر برخورد می‌کنند، تقویت می‌گردند» (ونت، ۱۳۸۴: ۴۷۸). از منظر این مقاله، اگرچه فرایند بازتولید هویت و یادگیری به طور دائمی ادامه دارد، اما در دوره تولد یا دوره‌های بازنگری جدی و اساسی، فرایند یادگیری اجتماعی با سرعت و عمق بیشتری انجام می‌شود. به همین دلیل، فرض ما در این مقاله این است که دوره تولد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، دوره‌ای تعیین‌کننده در فرایند شکل‌گیری آن بوده است.

کاربرد تحلیل ونت از فرایند شناسایی و فهم متقابل «خویشتن» و «دیگری» برای تحلیل فرایند شکل‌گیری سیاست خارجی جدید ایران در نخستین سال‌های

پس از پیروزی انقلاب متضمن پاسخ به سه پرسش است:

۱. کنشگر جدیدی که بعد از بهمن ۱۳۵۷ وارد عرصه روابط بین‌الملل شد با چه تعریف اولیه‌ای از «خویشتن» به عرصه تعامل با «دیگری» (در اینجا قدرت‌های بزرگ و کشورهای منطقه) وارد شد؟

۲. واکنش‌های «دیگری» که متأثر از برداشت‌های اولیه از هویت کنشگر جدید بوده است، چگونه به بازتعریف کنشگر جدید از خویشتن کمک کرده است؟

۳. این فرایند یادگیری متقابل در چه مرحله‌ای در شرایط کم و بیش با ثباتی قرار گرفته و دو طرف به شناخت نسبتاً مشترکی از یکدیگر دست یافتند؟

وجه تراژیک سیاست خارجی دولت‌های انقلابی

در تاریخ ممکن است به ندرت اتفاق بیفتد که یک ملت تمامی تجربه سیاست خارجی گذشته خود را به یکباره رها ساخته و مسیر و منظر کاملاً تازه‌ای را برای نگاه به جهان بیرونی در پیش بگیرد. این وضعیت معمولاً از انقلاب‌های بزرگ انتظار می‌رود. در شرایط انقلابی، ملت‌ها بسیاری از روش‌ها و جهت‌گیری‌های سیاسی خود را تغییر می‌دهند و الگوهای کاملاً تازه و نوینی را برای اداره کشور بر می‌گزینند. در این میان، موضوع سیاست خارجی اغلب به این دلیل که هم می‌تواند نقش مهمی در تثبیت دولت جدید ایفا کند و هم هویت دولت جدید را بازنمایی می‌کند، یکی از مهمترین عرصه‌هایی است که موضوع تغییر انقلابی قرار می‌گیرد. دولت‌های انقلابی برای آنکه تمایزات خود را نسبت به رژیم گذشته برجسته کنند، ناگزیرند که در مواردی عقاید و آرمان‌های خود را به شکل مبالغه‌آمیزی مطرح کنند و حتی به ماجراجویی‌هایی نیز در این رابطه دست بزنند. علاوه بر این، انقلاب‌ها همواره مانند آتش‌فشان به گونه اجتناب‌ناپذیری تمامی محیط اطراف خود را تحت تأثیر قرار می‌دهند. به همین دلیل، فارغ از آنکه سیاست خارجی دولت‌های پس از انقلاب تا چه اندازه ماجراجویانه یا تنش‌زا باشند، دولت‌های دیگر بر اساس تأثیرپذیری مثبت یا منفی خود نسبت به آن واکنش نشان می‌دهند. دولت‌هایی که در اثر انقلاب منافع خود را از دست می‌دهند، اغلب در تعارض جدی با دولت انقلابی قرار می‌گیرند و دولت‌هایی که نگران تسری وضعیت انقلابی به کشورهای خود



هستند نیز در برابر دولت انقلابی موضعی تقابلی و حتی پیش‌دستانه اتخاذ می‌کنند.^۱ اگر بی‌تجربگی دولت‌های انقلابی در امر سیاست خارجی را نیز به وضعیت پیچیده بالا اضافه کنیم، وضعیت تراژیکی که دولت‌های انقلابی در عرصه سیاست خارجی با آن مواجه هستند بیشتر نمایان خواهد شد. معمولاً در جریان انقلاب‌ها، وزارت امور خارجه در کنار ارتش، یکی از دو ساختاری است که بنا به دلایل مختلف بیشترین تغییرات را متحمل می‌شود. به همین دلیل در نخستین سال‌های پس از پیروزی انقلاب نوعی بی‌تجربگی و بی‌ثباتی بر دستگاه سیاست خارجی دولت‌های انقلابی حاکم می‌شود. این وضعیت به ویژه در مورد انقلاب ایران و فرانسه بیشتر صادق بوده است. انقلابیون آمریکا به دلیل شرایط تاریخی و جغرافیایی این کشور با مسائل و مشکلات کمتری در عرصه سیاست خارجی مواجه بودند (See Reuter, 2001) و در روسیه نیز بعد از آنکه برای مدت پنج ماه لئون تروتسکی^۱ انقلابی هم‌رزم لنین، کمیسر امور خارجه بود، جای خود را به معاونش گئورگی چیچرین^۲ داد که فردی دارای تجربه دیپلماتیک در دوران تزاری بود و به چندین زبان آشنایی داشت (see Adam, 1994). اما در فرانسه طی مدت ده سال انقلاب، یعنی از ۱۷۸۹ تا ۱۷۹۹، شانزده بار وزارت امور خارجه دچار تغییر در بالاترین پست اجرایی خود شد (see Howe, 2008). در ایران نیز تقریباً تمامی کادر سیاسی وزارت امور خارجه در نخستین سال‌های انقلاب از کار خود برکنار شدند و تنها تعداد معدودی از کارشناسان سیاسی که در جریان انقلاب همبستگی خود را با انقلاب نشان داده بودند، به فعالیت خود ادامه دادند (مصاحبه نگارنده با تعدادی از دیپلمات‌های وزارت امور خارجه). این مسئله به معنای آن بود دستگاه وزارت امور خارجه به عنوان متولی سیاست خارجی کشور در حساس‌ترین شرایط حتی تمامی تجربه فعالیت‌های معمول دیپلماتیک خود را از دست داده بود. کادرهایی که در ماه‌ها و سال‌های بعد به وزارت امور خارجه وارد شدند اغلب جوانانی با میانگین سنی ۲۴ تا ۲۷ سال بودند که مهمترین تجربه آنها از مسائل بین‌المللی به دوران تحصیل آنها در خارج از کشور باز می‌گشت (همان). این واقعیت که

1. Leon Trotsky

2. Georgy Chicherin

نخستین استعفا در هیئت دولت پس از انقلاب متعلق به کریم سنجابی اولین وزیر خارجه ایران بود، حکایت از این داشت که مشکلات درونی وزارت خارجه احتمالاً بسیار بیشتر از آن بود که شخصیت نسبتاً سالخورده و سرد و گرم چشیده‌ای مانند سنجابی بتواند آن را تحمل کرده و از پس آن بر آید (برای اطلاع از آشفتگی‌های داخلی در وزارت امور خارجه در ماه‌های نخست پس از پیروزی انقلاب رجوع کنید به سنجابی، ۱۳۶۸: ۳۴۸-۳۵۷). از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ تا مرداد ۱۳۶۰ که علی اکبر ولایتی برای مدت شانزده سال وزارت امور خارجه را در اختیار گرفت، شش بار (و به تعبیری هفت بار) وزیر امور خارجه ایران تغییر کرد و نکته حائز اهمیت اینکه اغلب این وزرا^۲ به سرعت در سال‌های بعد در زمره کسانی قرار گرفتند که از گردونه نظام سیاسی جدید کنار گذاشته شدند. موضوع اخیر نیز به نوبه خود می‌تواند نشان دهنده آن باشد که حداقل در سطح رسمی، دستگاه سیاست خارجی از آن انسجام و هویت قوام‌یافته‌ای که اغلب تحلیلگران سیاست خارجی ایران از آن سخن می‌گویند، برخوردار نبوده است.

با این حال، مسئله مهمتر و در عین حال غم‌انگیزتر شاید برای ایران این بود که دولت انقلابی در ایران مانند دولت‌های انقلابی در آمریکا، فرانسه و روسیه - و حتی به دلایلی بیش از آنها - نگران حفظ امنیت و بقای خود بود. در آمریکا دولت جدید درست پس از پشت سر گذاشتن جنگ‌های انقلابی قدرت را در اختیار گرفت و از این جهت این شانس را داشت که در سال‌های بعد با خیال آسوده‌تری به تمشیت امور داخلی پردازد. (See Reuter, 2001) در فرانسه، به دلیل وجود یک ارتش قدرتمند، انقلابیون این کشور به محض اطلاع از آمادگی اتریش برای حمله به فرانسه اقدام به پیش‌دستی کرده و حمله خود را به نیروهای این کشور آغاز کردند (Howe, 1994: 18). در روسیه نیز دولت انقلابی برای تثبیت شرایط داخلی خود ابتدا به سرعت موافقتنامه خفت‌بار برست لیتوفسک را که بر اساس آن بخش‌های مهمی از سرزمین روسیه به آلمان‌ها واگذار می‌شد، با آلمانی‌ها و اتریشی‌ها امضا کرد، اما بلافاصله بعد از شکست آلمان در جنگ جهانی اول، بسیاری از این سرزمین‌ها باز پس گرفته شد. در ایران اما مسئله این بود که انقلابیون به تمام معنا وارث یک دولت جهان‌سومی بودند. ارتش و نیروهای نظامی از هم پاشیده، در کنار ساختار اقتصادی

وابسته، به انقلابیون اجازه نمی‌داد که بتوانند به سرعت بر مشکلات داخلی فائق بیایند. علاوه بر این، دو مسئله دیگر نیز به تشدید نگرانی‌های امنیتی نظام جدید کمک می‌کرد؛ اول آن که ایران به دلیل موقعیت ژئواستراتژیک و ژئواکونومیکی که از آن برخوردار بود به گونه اجتناب ناپذیری در متن تحولات جهانی و منطقه‌ای قرار داشت و به همین دلیل هرگونه تحول داخلی در ایران کنشگران متعددی را تحت تأثیر قرار می‌داد. این مسئله موجب شده بود که کوچکترین اقدامات و اظهارات رهبران جدید ایران در دستگاه‌های سیاست خارجی کشورهای متعددی، از ابرقدرت‌هایی مانند آمریکا و شوروی گرفته تا کشورهای مانند اسرائیل، عراق، عربستان و سایر کشورهای منطقه، مورد مذاقه و موشکافی قرار گرفته و با واکنش‌هایی همراه شود. مسئله دوم به تحولات داخلی مربوط می‌شد. بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب جریان‌های سیاسی متعددی شروع به تأثیرگذاری و نقش‌آفرینی در فضای سیاسی داخلی کردند که برخی از آنها حتی گرایش‌های مشخصی نسبت به کشورهایمانند شوروی و چین داشتند. حداقل در یک سال و نیم پس از پیروزی انقلاب، تعدادی از این گروه‌ها توانستند تنش‌هایی را در نقاط مختلف ایران ایجاد کنند.^۳ نتیجه قابل انتظار چنین وضعیتی تشدید سوءظن‌ها نسبت به توطئه نیروهای بیگانه برای انهدام نظام جدید بود.

فرایند مواجهه

با وجود آنکه انقلاب اسلامی پیامدهای جهانی و منطقه‌ای وسیعی به همراه داشت و به تعبیر ریمون آرون اندیشمند فرانسوی، تمامی کشورهای عرب منطقه را به لرزه در آورد و اروپای غربی را در برابر وضعیت نگران‌کننده‌ای قرار داد (آرون، ۱۳۸۴: ۱۹)، در آغاز متضمن هیچ ایده عملیاتی مشخصی برای جهان نبود. واقعیت این است که تئوریسین‌های انقلابی ایران تا پیش از پیروزی انقلاب (و حتی تا ماه‌ها بعد از آن) مباحث و دیدگاه‌های روشنی در خصوص تحولات جهانی و منطقه‌ای و نسبت دولت مورد انتظار آنها با وضعیت موجود جهانی، مطرح نساخته بودند. در واقع، هیچ‌یک از متفکرینی که در سال‌های بعد به عنوان تئوریسین‌های انقلاب اسلامی شناخته شدند، مانند دکتر علی شریعتی، آیت‌ا... مطهری، مهدی بازرگان،

آیت... طالقانی، آیت... بهشتی، ابوالحسن بنی‌صدر و برخی دیگر، اساساً متفکر یا نظریه‌پرداز سیاسی نبودند تا قادر به تبیین، توضیح و یا تحلیل شرایط جهانی و بین‌المللی بر مبنای تفکر سیاسی خاص خود باشند. حتی امام خمینی که از سال ۱۳۴۱ رهبری انقلاب را در دست گرفتند، از موضع یک متفکر یا نظریه‌پرداز سیاسی به هدایت و سازماندهی انقلاب پرداختند. امام خمینی تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، بر اساس وظیفه و رسالت دینی که برای خود قائل بودند، در موارد مختلف به موضوعاتی که گریبانگیر جهان اسلام بود (مانند مسئله فلسطین) پرداخته‌اند، اما این مسئله به هیچ‌وجه معنای تفسیر و برداشت سیاسی امام خمینی از شرایط منطقه‌ای و بین‌المللی نبود. واضح‌تر آنکه امام خمینی بر اساس برداشت سیاسی خود از جهان عمل نمی‌کردند، بلکه برای امام خمینی مسئله اصلی عمل کردن بر اساس تکالیفی بود که اسلام بر عهده همه مسلمانان و به ویژه علمای دینی گذاشته شده بود. تفاوت ظریف اما مهم این دو مسئله در این است که متفکر یا نظریه‌پرداز سیاسی به دنبال آن است که برای تمامی مسائل مهم سیاسی تفسیری مشخص در چهارچوب یک دستگاه فکری مشخص ارائه کند، اما یک عالم یا رهبر دینی تنها متعرض موضوعاتی می‌شود که بر اساس تکالیف دینی خود ضرورت آن را تشخیص می‌دهد. لنین به عنوان یک نظریه‌پرداز سیاسی که در عین حال رهبری انقلاب مارکسیستی روسیه را نیز بر عهده داشت، حداقل از ربع قرن پیش از پیروزی انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷، به همراه جمع قابل توجهی از همفکران خود، از طریق فعالیت‌های تشکیلاتی در چهارچوب حزب کارگران سوسیال دمکرات روسیه و مهمتر از آن نگارش مقالات متعدد در نشریات مختلف به تبیین دیدگاه‌ها و برداشت‌های مختلف خود از مسائل جهانی پرداخته بود.^۴ یکی از دلایل عدم توجه به این مسئله احتمالاً این بود که از نظر رهبران دینی انقلاب ایران، اسلام از پیش خطوط کلی را مشخص کرده بود. امام خمینی چند ماه پیش از پیروزی انقلاب در پاسخ به پرسش خبرنگار روزنامه تایمز انگلستان در خصوص جزئیات حکومت اسلامی به این پاسخ کلی اکتفا می‌کنند که حکومت اسلامی حکومتی است که متکی بر قواعد و قوانین اسلامی است (صحیفه نور، ج ۲: ۴۷۵).

تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی نگاه به جهان بیرونی در میان روشنفکران و

جریان‌های انقلابی عمدتاً پیرامون سه مسئله اصلی دور می‌زد: تأکید بر مسئله غربزدگی که توسط روشنفکرانی مانند جلال آل‌احمد، داریوش شایگان، علی شریعتی و برخی دیگر به آن پرداخته شده است. گفتمان غربزدگی در ایران شامل گستره وسیعی از رویکردها، از «سرزنش غرب» تا «نوحه‌سرایي برای خودباختگی در برابر غرب» و نهایتاً در دوره پس از انقلاب «غرب‌ستیزی» می‌شود (بروجردی، ۱۳۸۷: ۶۶-۳۹).

نقش استعمارگراییانه آمریکا در تاریخ جدید ایران، که عمدتاً از سال ۱۳۴۲ توسط امام خمینی و برخی از روحانیون سنتی همفکر وی و همچنین برخی جریان‌های چپ‌گرا مورد تأکید قرار می‌گرفت. آمریکا حداقل در گفتمان نیروهای مذهبی ایران تا پیش از سال ۱۳۵۷ به این عنوان که یک «جهانخوار»، «سلطه‌گر» یا «امپریالیست» است مورد نفرت قرار ندارد، بلکه آمریکا تنها به این دلیل که اولاً «منابع ایران را غارت می‌کند»، (صحیفه نور، ج ۱: ۳۴۰) «از اسرائیل و هواداران آن پشتیبانی می‌کند» (صحیفه نور، ج ۱: ۱۵۱) و «در امور مسلمانان مداخله می‌کند» (همان) از نظر امام خمینی در سال ۱۳۴۳، منفورترین کشورها نزد مردم ایران به شمار می‌آمد.^۵ در واقع، نگاه امام خمینی به آمریکا نه نگاهی ایدئولوژیک و فلسفی، بلکه کاملاً مبتنی بر واقعیت‌هاست.

تأکید بر ماهیت نامشروع رژیم اسرائیل و مظلومیت ملت فلسطین که عمدتاً توسط امام خمینی و طیف وسیعتری از روحانیون اعم از انقلابی و حتی غیر انقلابی مورد توجه قرار می‌گرفت. در این مورد، گروه‌های چپ‌گرا و مجاهدین خلق نیز بر مبنای رویکرد خاص خود با نیروهای مذهبی هم‌نوا بودند. بدون تردید، برای امام خمینی و جریان‌های مذهبی هم‌سو با وی مسئله اسرائیل، مهمترین مسئله خارجی بود که نسبت به آن حساسیت نشان داده می‌شد. ترجمه کتاب سرگذشت فلسطین نوشته اکرم زعیتیر، توسط حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی در سال ۱۳۴۲، که به نوبه خود امری غیر معمول در میان روحانیون به شمار می‌رفت، و همچنین انعکاس گسترده تحولات فلسطین و مبارزه رزمندگان فلسطینی و مصری با ارتش اسرائیل در جریان جنگ شش روزه (۱۹۶۷)، که تحت عنوان جهاد از آن یاد می‌شد در مهمترین نشریه حوزه علمیه قم در دهه ۱۳۵۰، یعنی ماهنامه «مکتب اسلام» نشان

دهنده اهمیت موضوع فلسطین و منازعه فلسطینی - اسرائیلی برای جریان‌های مذهبی بود.

اهمیت موضوع فلسطین موجب شد که نخستین تعاملات خارجی دولت انقلابی با مبارزان فلسطینی برقرار شود. یاسر عرفات رهبر سازمان آزادیبخش فلسطین، اولین شخصیت خارجی بود که به ایران وارد شد و سفارت اسرائیل اولین سفارتی بود که پس از پیروزی انقلاب تعطیل گردید. از سوی مقابل، نخستین واکنش‌های منفی نسبت به انقلاب اسلامی نیز از سوی مقام‌های اسرائیل مطرح گردید. موشه دایان، وزیر خارجه اسرائیل، بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب اعلام کرد که اثرات این تحولات بر روابط ایران و سایر کشورها و همچنین روابط اسرائیل و اعراب قابل ملاحظه خواهد بود. چون آیت‌الله خمینی به طور آشکار طرفدار اعراب است و به خصوص با سازمان آزادیبخش فلسطین اعلام همبستگی کرده است (روزنامه کیهان، ۲۵ بهمن ۱۳۵۷، ص ۸ به نقل از هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۳: ۲۱۲). چنین اقدامات و اظهار نظرهایی از سوی دو طرف به سادگی آشکار می‌ساخت که روابط اسرائیل با انقلاب اسلامی حتی پیش از تولد دولت جدید در ایران در وضعیت خصمانه‌ای قرار داشته است. به عبارت دیگر، می‌توان گفت که دولت جدید در ایران ذاتاً ضد اسرائیلی متولد شد. اما در مورد آمریکا وضعیت تا حدودی متفاوت است. با وجود آنکه تصویر آمریکا در نزد امام خمینی به دلایلی که پیش از این ذکر شد تصویری کاملاً منفی بود، اما اولین علامت‌ها به صورت مستقیم میان دولت آمریکا و رهبران انقلاب اسلامی درست‌هنگامی رد و بدل شد که سران چهار کشور غربی یعنی آمریکا، فرانسه، آلمان و انگلیس در جریان کنفرانس گوادولوپ در دی ماه ۱۳۵۷ به این نتیجه رسیدند که امکان حفظ شاه بر سر قدرت وجود ندارد. پس از این کنفرانس کارتر رئیس‌جمهور وقت آمریکا از طریق فرانسه پیامی برای امام خمینی می‌فرستد که آن را می‌توان نخستین مواجهه آمریکا با رهبر آینده جمهوری اسلامی تلقی کرد. این پیام اگر چه در بطن خود حاکی از این مسئله بود که آمریکا به ناچار وقوع تغییر و همچنین جایگاه امام خمینی به عنوان رهبر این تغییر در ایران را پذیرفته است، اما در عین حال حاوی علامت تحقیرآمیز و نگران‌کننده‌ای برای انقلابیون ایران بود که سوءظن موجود نسبت به این کشور را افزایش

می‌داد (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۳: ۱۴۷). ابراهیم یزدی که خود در زمان انتقال پیام حضور داشته است، در این باره می‌نویسد: «چند روز بعد از کنفرانس گوادولوپ کارتر پیامی برای امام می‌فرستد که در آن با کمال وقاحت و بی‌شرمی و علی‌رغم روابط بین‌المللی و با نهایت صراحت اعلام می‌کند که دولت بختیار مورد حمایت آمریکاست و از امام می‌خواهد که از او حمایت نماید. و تهدید می‌کند که در صورت مخالفت آیت‌ا... با دولت بختیار وقوع یک کودتای نظامی حتمی است، و اینکه بهتر است آیت‌ا... در بازگشت به ایران عجله نکند» (یزدی، ۱۳۶۸: ۹۱). پاسخ امام به این تهدید حاوی نصیحت‌هایی برای رئیس‌جمهور آمریکا و حتی تهدید متقابل است: «به آمریکا اخطار می‌کنم که اگر کودتایی بشود از چشم شما می‌بینند... اگر کودتای نظامی بشود، حکم جهاد مقدس باید داد... به شما توصیه می‌کنم جلوی این خونریزی‌ها را بگیرید» (یزدی، ۱۳۶۸: ۹۴). تقریباً پیش از پیروزی انقلاب اسلامی برای امام خمینی و برخی از نزدیکان وی محرز بود که آمریکا دائماً در پی توطئه‌هایی برای مقابله با انقلاب اسلامی است (یزدی، ۱۳۶۸: ۹۱)، اما احتمالاً در مورد چگونگی، جدیت و ابعاد آن تصور روشنی وجود نداشت.

نکته حائز اهمیت دیگر اینکه در این مرحله و حتی تا سال‌های بعد تصویر یکپارچه‌ای از غرب به عنوان دشمن وجود ندارد. امام خمینی در این دیدار خطاب به نماینده دولت فرانسه می‌گویند: «از رئیس‌جمهور [فرانسه] که در این کنفرانس از تأیید کارتر از شاه مناقشه کرده است تشکر می‌کنم» (یزدی، ۱۳۶۸: ۹۵). تقریباً دو ماه پیش از این، امام خمینی در پاسخ به پرسش خبرنگار آلمانی در خصوص اینکه تغییرات در ایران چه نتایجی برای کشورهای اروپای غربی بویژه آلمان غربی بوجود خواهد آورد، نیز گفته بودند که: «نتایج بدی به بار نخواهد آورد. با همه دولتی که به احترام با ما رفتار کنند، ما نیز با آنها به احترام متقابل رفتار خواهیم کرد.» با این حال امام در پاسخ به پرسش همین خبرنگار در خصوص وضعیت آمریکائی‌ها می‌گویند «آمریکائی‌هایی که به ضرر ما در ایران هستند، آنها را تحمل نخواهیم کرد. اما کسانی که به ضرر ما نیستند، مثل سایر خارجی‌ها در آنجا زندگی خواهند کرد» (صحیفه نور، ج ۲: ۲۷۹).

پس از پیروزی انقلاب تبادل علامت‌ها و پیام‌های منفی میان ایران و آمریکا

شکل عملی تری به خود می‌گیرد. هارولد براون^۱ وزیر دفاع وقت آمریکا در دیداری که دقیقاً همزمان با پیروزی انقلاب از برخی از کشورهای خاورمیانه داشت، به شکل بی‌سابقه‌ای اعلام کرد که ایالات متحده اگر مقتضی بداند رأساً با کمک نیروی نظامی از منافی که در ادامه عرضه نفت از خلیج فارس دارد، دفاع خواهد کرد (رمضانی، ۱۳۸۸: ۶۳). درست چند ماه بعد از پیروزی انقلاب، تصویب قطعنامه‌ای علیه وضعیت حقوق بشر در ایران خشم امام خمینی (صحیفه نور، ج ۶: ۱۷۴) و یاران نزدیک وی را بر می‌انگیزد، اما تنش‌های جدی‌تر میان دو طرف زمانی ایجاد می‌شود که آمریکا اجازه ورود شاه به آمریکا را برای درمان سرطان را صادر کرد (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۲۹۸). این مسئله موجب شد که احساسات ضد آمریکایی در ایران بیش از هر زمان دیگر تشدید شود و در نهایت با حمله دانشجویان به سفارت آمریکا در تهران و اشغال این سفارت در ۱۳ آبان ۱۳۵۸، به نقطه بی‌بازگشت برسد. پیچیدگی‌های مربوط به دلایل و چگونگی اشغال سفارت آمریکا ضرورت بحث‌های گسترده‌تری را ایجاد می‌کند، اما این نکته لازم به ذکر است که استدلال امام خمینی برای حمایت از عمل دانشجویان حکایت از این می‌کرد که امام بر اساس اطلاعاتی که به ایشان داده شده بود کاملاً به این نتیجه رسیده بودند که سفارت آمریکا مرکز طراحی تمامی توطئه‌هایی بوده است که جمهوری اسلامی طی چند ماه حیات خود با آن روبرو شده بود (صحیفه نور، ج ۱۰: ۱۴۳-۱۳۹). نگرانی از تکرار واقعه کودتای ۲۸ مرداد که به عنوان یک گزاره محوری به طور مکرر در گفتمان امام خمینی و برخی از رهبران انقلابی مورد تأکید قرار می‌گرفت تا حدود زیادی نشان از دغدغه‌هایی داشت که می‌توانست هرگونه اقدام انقلابی علیه آمریکا را توجیه کند. علاوه بر این، این مسئله تصادفی نیز حائز اهمیت است که درست در زمان اشغال سفارت تعدادی از روحانیون تأثیرگذار مانند حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی، آیت‌الله خامنه‌ای و حسن روحانی و برخی دیگر، برای انجام عمل حج تمتع در مکه حضور داشتند (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۳: ۳۶۸).

اشغال سفارت آمریکا در تهران، در هر حال، یک مرحله اساسی در فرآیند



ادراک متقابل میان دو طرف به شمار می‌آید و به عبارتی، شکل‌گیری تصویر و هویت «دشمن» از یکدیگر را هم برای ایران و هم برای آمریکا (و البته بیشتر برای ایران)، به مرحله نهایی نزدیک کرد. آغاز جنگ عراق علیه ایران که به اعتقاد مقام‌های رسمی ایران با تحریک و حمایت آمریکا صورت گرفت (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۴: ۲۲۲)، در واقع تنها به تثبیت هرچه بیشتر این هویت کمک کرد. غیر از آمریکا و اسرائیل، سیاست خارجی ایران در نخستین سال‌های پس از پیروزی انقلاب با مسائل نزدیک‌تری نیز مواجه بود: مجموعه‌ای از کشورهای عربی منطقه که نگران تسری جوشش‌های انقلابی به کشورهای خود بودند. این مسئله به نوبه خود یکی از مهمترین موضوعات مجادله برانگیز در سیاست خارجی ایران - به ویژه در سال‌های نخست - یعنی مسئله صدور انقلاب را برجسته کرد.

تحلیلگرانی که به تحلیل ابعاد و اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران پرداخته‌اند، اغلب در نقطه آغاز بر دو مسئله تأکید می‌کنند: مسئله آرمان‌گرایی دولت جدید و مسئله صدور انقلاب. فرهنگ رجائی معتقد است که همه انقلاب‌ها لااقل در ظاهر سودای آرمان‌گرایی در سر دارند... انقلابیون، آرمانشهر را نه انگاره‌ای خیالی یا ناکجاآباد، که طرحی تحقق‌پذیر می‌شمارند... در انقلاب اسلامی، گرایش به ناکجاآباد و خیال‌پردازی به دو دلیل نیرومندتر است: تأثیر عرفان اسلامی و خصلت‌های آرمان‌گرایانه تفکر سیاسی و اجتماعی در ایران در طول سه دهه گذشته (رجایی، ۱۳۸۲: ۷۹). رجایی همچنین به این نتیجه‌گیری می‌رسد که اگر انقلابی خود را اسلامی می‌داند، صدور انقلاب نه تنها حرکتی انقلابی بلکه وظیفه‌ای انقلابی است (رجایی، ۱۳۸۲: ۸۱). گری سیک، عضو شورای امنیت ملی آمریکا، در زمان وقوع انقلاب و پژوهشگر کنونی موسسه مطالعات خاورمیانه دانشگاه کلمبیا نیز می‌نویسد این تجربه مشترک انقلاب‌هاست که به طور مقدماتی به بازتعریف جهان بیرونی بر اساس تصویر خود می‌پردازند. تنها با تجربه‌های سخت است که آنها می‌فهمند دنیا به سادگی در خدمت آنها در نخواهد آمد (Sick, 2002: 356).

دو ویژگی آرمان‌گرایی و صدور انقلاب به میزانی در کتاب‌ها و مقالات مربوط به سیاست خارجی ایران تکرار شده است که اغلب نویسندگان نیازی به این نمی‌بینند که مصادیقی برای ادعای خود مطرح کنند. نه رجایی و نه گری سیک و نه

حتی نویسندگان دیگر به ما نمی‌گویند که بر مبنای چه مصادیقی به این نتیجه رسیده‌اند. رجایی تنها به اصل ۱۵۴ قانون اساسی اشاره می‌کند که در آن بر حمایت از مبارزه حق طلبانه مستضعفین در برابر مستکبرین تأکید شده است. بر مبنای این استدلال، بنابر این باید انقلابیون آمریکا و نویسندگان اعلامیه جهانی حقوق بشر را بیش از همه متهم به تلاش برای صدور انقلاب ساخت. البته رجایی این موضوع را نیز نادیده می‌گیرد که در ابتدای این اصل، صراحتاً بر خودداری از مداخله در امور داخلی کشورهای دیگر تأکید شده است. گری سیک نیز هیچ اشاره‌ای به دلایل ادعای خود نمی‌کند.

انوشیروان احتشامی نیز در کتاب پس از [امام] خمینی، در حالی که به صراحت تأکید می‌کند که در هر حال تا تابستان ۱۹۸۲ (۱۳۶۱)، مجال صدور انقلاب به گونه‌ای جدی برای ایران فراهم نشد (Ehtshami, 2002: 132)، در صفحات دیگر بدون ذکر هرگونه سندی می‌نویسد که در سال ۱۹۸۰ این گونه به نظر می‌رسید که ایران خشونت آشکاری را در قبال دولت‌های محافظه‌کار خلیج فارس، عراق و کشورهای میانه‌رو عرب به نمایش می‌گذارد. احتشامی همچنین به نقل از شهرام چوبین می‌نویسد که دو عامل صدور انقلاب و سیاست نه شرقی و نه غربی، به گونه‌ای طبیعی کافی بود تا زنگ خطر قابل ملاحظه‌ای را در میان کشورهای منطقه‌ای و همسایگان ایران در خلیج فارس به صدا در آورد (Ehtshami, 2002: 130).

تقریباً در هیچ متنی اسناد قانع‌کننده‌ای برای نشان دادن تلاش‌های عملی و سازماندهی شده جمهوری اسلامی ایران برای صدور انقلاب خود در نخستین سال‌های پس از پیروزی انقلاب ارائه نشده است. اغلب مواردی که تحت عنوان حمایت ایران از جنبش‌های آزادیبخش و یا سازمان‌های انقلابی در کشورهای عربی مطرح می‌شود در واقع به سال‌های پس از شروع جنگ ایران و عراق، و به عبارتی به سال‌های پس از آشکار شدن حمایت کشورهای عربی از عراق، بر می‌گردد. البته تردیدی نیست که در فضای سیاسی آشفته سال‌های ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۱ برخی اقدامات و اظهارات توسط برخی افراد یا گروه‌ها موجب نگرانی‌هایی در میان کشورهای دیگر گردیده است (مانند تلاش‌های محمد منتظری برای اعزام تعدادی نیروی مسلح به سوریه برای مقابله با اسرائیل)، اما حمایت از چنین اقداماتی هیچ‌گاه به

یک گفتمان مسلط تبدیل نشد و در داخل نیز مخالفان جدی داشت. هاشمی رفسنجانی در خصوص حضور عبدالسلام جلود معاون قذافی رهبر لیبی در ایران در اسفند ۱۳۵۷، می‌نویسد خیلی‌ها از این دیدارها اظهار ناراحتی می‌کردند و به مرحوم محمد منتظری - که مسبب اصلی این سفر بود - انتقاد داشتند و خواستار برخورد شدید با او بودند (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۳: ۲۷۳).

مسئله نگرانی از صدور انقلاب اسلامی بیش از هر حوزه دیگری بر روابط ایران و عراق تأثیرگذار بود. پس از اختلافات ارضی متعددی که در دهه ۱۳۵۰ دو کشور را بارها تا مرز جنگ با یکدیگر به پیش برد، مسئله مداخله ایران در امور داخلی عراق که دلیل صدام حسین برای حمله گسترده به ایران بود، در واقع بهانه‌ای بود که حتی در مجامع بین‌المللی نیز مورد پذیرش واقع نشد. البته تردیدی نبود که عراق بیش از هر کشور دیگری نگران تأثیرات انقلاب اسلامی بر اکثریت جمعیت شیعه خود بود. در واقع، به دلیل وجود پیوند عمیق میان برخی از علمای نجف، از جمله آیت‌ا... محمدباقر صدر، با امام خمینی، آنها کاملاً خواستار تکرار تجربه ایران در عراق بودند و حتی بعد از پیروزی انقلاب در ایران، آنها نیز تظاهرات اعتراض‌آمیزی علیه دولت بعثی به راه انداختند، اما این مسئله کاملاً موضوعی داخلی در عراق بود و هیچ دلیلی وجود ندارد که ایران در شکل دادن به این تظاهرات نقش داشته باشد. به هر حال، این تلاش‌ها در نهایت با سرکوب شدید مواجه شد و آیت‌ا... صدر نیز به همراه خواهرش، توسط نیروهای امنیتی عراق دستگیر و سپس به قتل رسیدند.

اگرچه عراق همسایه مهمی برای ایران به شمار می‌رفت و نقش تعیین‌کننده‌ای در سیاست‌های منطقه‌ای ایران داشته و دارد، اما پیامدهای حمله این کشور به ایران، در فرایند شکل‌گیری و تثبیت هویت جدید سیاست خارجی ایران بسیار فراتر از پی‌آمدهای دو جانبه بود. جنگ ایران و عراق در واقع نوعی مرزبندی و جبهه‌گیری در میان کشورهای منطقه در جهت موافق یا مخالف ایران ایجاد کرد و به زبان دیگر، این جنگ مجموعه دوستان و دشمنان ایران را تکمیل کرد. این مرزبندی حتی سازمان آزادیبخش فلسطین و یاسر عرفات را نیز به تدریج از جایگاه دوستان ایران به جایگاه مخالفان ایران وارد ساخت (Ehteshami, 2002:133). علاوه بر این،

حمایت‌های نظامی گسترده برخی از کشورها مانند فرانسه (85: 2009, Takeyh)، آلمان و حتی شوروی از عراق تصویر موجود از این کشورها در نزد رهبران ایران را به تصویر دشمن تبدیل کرد. تا پیش از این، حداقل در مورد فرانسه، رهبران ایران به دلیل میزبانی از امام خمینی، تصویر نسبتاً مثبت و دوستانه‌ای داشتند.^۶ در مورد شوروی البته آنچه که بیش از این تأثیرگذار بود مسئله حمله این کشور به افغانستان بود که با مخالفت‌های تعداد زیادی از کشورهای اسلامی از جمله ایران روبرو گردید.

بازپس‌گیری شهر خرمشهر در خرداد ۱۳۶۱، با وجود تمامی حمایت‌هایی که از عراق صورت گرفت، اعتماد به نفس رهبران ایران را در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی کاملاً افزایش داد و موجب شد که سیاست خارجی ایران از یک وضعیت واکنشی و انفعالی خارج شده و شکلی فعالانه و در مواردی تهاجمی به خود بگیرد. عدم موافقت با طرح‌های میانجی‌گری بین‌المللی در جنگ، به این دلیل که در هیچ‌یک از آنها عراق آغازگر جنگ شناخته نمی‌شد و همچنین اقداماتی نظیر اعزام نیروی نظامی به سوریه و لبنان برای مقابله با تهاجم اسرائیل به لبنان در فاصله‌ای کمتر از یک ماه بعد از فتح خرمشهر، حکایت از آن داشت که این‌بار ایران بدون نگرانی از ناآرامی‌های داخلی، به قدرتی تبدیل شده است که خواهان تأثیرگذاری بر فرایندهای منطقه‌ای است.

نتیجه‌گیری

تصویری که در این مقاله از فرایند تدریجی شکل‌گیری هویت سیاست خارجی ایران در نخستین سال‌های پس از انقلاب ارائه شد ممکن است این پرسش را ایجاد کند که چرا اغلب کشورهای منطقه و قدرت‌های بزرگ جهانی در این فرایند به تدریج به صف مخالفان جمهوری اسلامی ایران وارد شدند و چرا علی‌رغم اینکه بسیاری از مسئولین ایرانی، و از جمله امام خمینی، بارها تأکید داشتند که ما خواهان دوستی با تمامی کشورهای مسلمان منطقه هستیم، بعضاً برخی اقدامات و یا اظهارات بی‌اهمیت از سوی مخالفان ایران مورد تأکید بیشتری قرار می‌گرفتند؟ پرسش نظری‌تر این است که چرا از مجموعه پیام‌های متعارضی که از ایران به کشورهای دیگر می‌رسید، تنها

پیام‌هایی که موجب تشدید دشمنی‌ها می‌شد مجال بیشتری برای خود نمایی پیدا می‌کردند؟ یک پاسخ کلی به این سؤال آن است که به هر حال تغییر رژیم در ایران اولاً منافع کشورهای زیادی از جمله آمریکا و اسرائیل را با مخاطره مواجه کرد و حتی برای اسرائیل تهدیدآمیز نیز بود؛ ثانیاً برخی از کشورهای منطقه به شدت نگران تأثیرپذیری جریان‌های داخلی خود از انقلاب اسلامی بودند؛ ثالثاً بی‌تجربگی مجموعه مدیرانی که مدیریت کشور را پس از انقلاب بر عهده داشتند مانع از آن می‌شد که با آینده‌نگری بیشتری به مسائل جهان بیرونی نگاه کنند و نهایتاً اینکه برخی افراط‌گری‌های در داخل که تا حدودی در جریان انقلاب‌ها و به ویژه در نخستین سال‌های پس از پیروزی انقلاب گریزناپذیر هستند، موجب تشدید سوءظن‌ها و بدگمانی‌ها در برخی از کشورهای منطقه می‌گردید. این وضعیت پیچیده در کنار برخی تلاش‌های عامدانه برای تصویرسازی از ایران به ویژه در فضای رسانه‌ای، در واقع به گفتمان مسلطی هم در سطح سیاسی و هم در سطح علمی شکل داده است که به سادگی امکان گریز از آن وجود ندارد. برای مثال، با وجود آنکه بسیاری از تحلیل‌گران در سطح تحلیل می‌پذیرند که مبحث صدور انقلاب به ویژه در نخستین سال‌های پس از پیروزی انقلاب، عمدتاً با برداشتی فرهنگی مورد تأکید رهبران ایران قرار می‌گرفته است، با این حال، این موضوع در نتیجه‌گیری‌های آنان چندان راه به جایی نبرده است (به طور مثال، رک رجائی، ۱۳۸۲).

در این مقاله قطعاً هدف موضع‌گیری له یا علیه یک رویکرد نسبت به سیاست خارجی ایران نیست، بلکه هدف بیشتر نشان دادن چگونگی برساخته شدن سیاست خارجی ایران بر اساس واقعیت‌های موجود و نه بر اساس تصویرسازی‌ها و یا گفتمان‌سازی‌های غیر علمی می‌باشد. در عبارت‌های پیشین تلاش کردیم تا به صورت مختصر چگونگی شکل‌گیری مهمترین ابعاد سیاست خارجی ایران یعنی شکل‌گیری دوستی‌ها و دشمنی‌ها و فرایند تثبیت آنها را مورد بررسی قرار دهیم. فرض بر این بود که هویت سیاست خارجی ایران، حداقل در مرحله ابتدایی که به نظر ما مهمترین مرحله در شکل‌گیری آن محسوب می‌شود، هویت بسته و از پیش تعیین‌شده‌ای نبوده است. اساساً آشفتگی‌های موجود در این سال‌ها، به ویژه در ساختار تصمیم‌گیری سیاست خارجی، اجازه غلبه یک هویت یا گفتمان بسته را به

هیچ گروهی نمی‌داد. متأسفانه، اغلب آثاری که به تحلیل سیاست خارجی ایران پرداخته‌اند، از این مرحله مهم که به اعتقاد ما بنیان سیاست خارجی ایران در سال‌های بعد بر آن مبتنی شده است، به سادگی و به سرعت عبور کرده‌اند.

در مقابل، ادعای این مقاله این بود که هویت سیاست خارجی ایران در یک فرایند تعاملی میان ایران و قدرت‌های بزرگ و همچنین کشورهای منطقه شکل گرفته است. در این میان، نگرانی از شکست دولت انقلابی و تکرار تجربه کودتای ۲۸ مرداد - که نشانه‌های آن را در وقایعی همچون پذیرش شاه از سوی آمریکا و تلاش‌های براندازانه و بحران‌های قومی مورد حمایت بیگانگان می‌دیدند - و مهمتر از همه آغاز جنگ از سوی عراق علیه ایران - که با حمایت اغلب کشورهای عربی منطقه و همچنین هم‌داستانی استثنایی آمریکا و شوروی صورت گرفت - مهمترین رویدادها و مسائلی بودند که پایه‌های سیاست خارجی جدید ایران را بنیان گذاشتند. علاوه بر این، دو موضوع مهم گروگان‌گیری اعضای سفارت آمریکا در تهران و آغاز پیروزی‌های ایران در جریان جنگ با عراق - که با فتح خرمشهر به اوج خود رسید - نیز نقش مؤثری در برساخته شدن سیاست خارجی جدید ایران داشته است. اگر بپذیریم که سیاست خارجی مجموعه‌ای از کنش‌ها، واکنش‌ها و اندرکنش‌هاست (نقیب‌زاده، ۱۳۸۸: ۱۷)، موضوعات دسته نخست موضوعاتی واکنشی و انفعالی بودند و موضوعات دسته دوم موضوعاتی بودند که رهبران ایران را در موضعی فعالانه قرار می‌دادند.

در نهایت مهمترین پیام این مقاله برای شرایط کنونی سیاست خارجی ایران این است که همان‌گونه که نشان داده شد، سیاست خارجی امری است که در یک فرایند تاریخی قابل برساختن است. در این معنا اولاً باید توجه داشت که بسیاری از موضوعات کنونی سیاست خارجی ایران و خرده‌گفتمان‌های تثبیت شده، محصول تعامل تاریخی دوجانبه یا چند جانبه میان جمهوری اسلامی ایران و طرف‌های مقابل بوده و به همین دلیل در شرایط تاریخی متفاوت قابل تغییر خواهد بود و ثانیاً این امکان وجود دارد که چنانچه کشوری از موضعی فعالانه در این فرایند وارد شود قادر خواهد بود هویت و منافع سیاست خارجی واحدهای دیگر را تحت تأثیر قرار دهد.*

یادداشت‌ها

۱. به طور مثال نگاه کنید به رویارویی بریتانیا با انقلابیون آمریکا، رویارویی اتریش، پروس، انگلستان و اسپانیا با انقلابیون فرانسه، حمایت انگلستان و دیگر قدرت‌های اروپایی از ضدانقلابیون روسیه (روس‌های سفید) و رویارویی آمریکا و عراق با انقلابیون ایران.
۲. کریم سنجابی، ابراهیم یزدی، صادق قطب‌زاده و ابوالحسن بنی‌صدر.
۳. برای مثال نگاه کنید به نقش احزاب کومله و دمکرات در بحران کردستان در سال ۹-۱۳۵۸، نقش حزب جمهوری اسلامی ایران خلق مسلمان در بحران آذربایجان و جبهه خلق عرب در ناآرامی‌های خوزستان. هاشمی رفسنجانی، **انقلاب و پیروزی کارنامه و خاطرات سال‌های ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸**، تهران: دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۳، ص ۲۳۳.
۴. به طور مثال لنین در مقاله‌ای که در سال ۱۹۱۶ نوشته بر این مسئله تأکید کرده بود که ما به مجرد آن که به حکومت برسیم تمام مساعی خود را به کار می‌بریم با مغول‌ها و ایرانی‌ها و هندی‌ها و مصری‌ها نزدیک و متحد شویم. انجام این کار را دین و مصلحت خود می‌دانیم؛ زیرا در غیر این صورت سوسیالیسم در اروپا ناپایدار خواهد بود. ما می‌کوشیم به این ملت‌ها که از ما عقب افتاده‌تر و مظلوم‌ترند کمک‌های فرهنگی بی‌شائبه بدهیم. یعنی به آن‌ها کمک کنیم که به استعمال ماشین، تسهیل کار، دمکراسی و سوسیالیسم برسند (به نقل از: ژرژ کنان، ۱۳۴۴: ۲۰۰).
۵. امام خمینی در پاسخ به سوال خبرنگار نشریه لوموند در اواسط اردیبهشت سال ۱۳۵۷ در خصوص موضع ایشان در قبال آمریکا اینگونه می‌گویند: در طی اعلامیه‌ها و بیانیه‌های پانزده سال اخیر خود، چندین بار موقع و موضع خویش را در قبال آمریکا و قدرت‌های بزرگ دیگر بیان کرده‌ام که از ثروت‌های ممالک فقیر بهره‌برداری می‌کنند و عمال خود را در این ممالک تحمیل نمایند و قهر و خشونت را که بر مردم دنیای سوم تحمیل می‌شود تایید می‌نمایند. آمریکا که منشا کودتای ۱۹۵۳ (۱۳۳۲) و بازگشت و سپس حفظ شاه بر سر قدرت بوده است سیاست خود را تغییر نداده است تا وقتی که وضع به همین منوال است، موقع و موضع من در قبال آمریکا همچنان تغییرناپذیر خواهد ماند. صحیفه نور جلد دوم، نسخه اینترنتی.
۶. امام خمینی در تاریخ ۱۳۵۸/۲/۲ در دیدار با اولین سفیر جمهوری اسلامی ایران در

فرانسه، نخستین شکایت‌های خود از فرانسه را به این شکل مطرح می‌کنند که «ما از دوستان فرانسوی خود تشکر می‌کنیم که از ما در مدت اقامت در آن کشور دوستانه پذیرائی کردند ... ولی از دوستان فرانسوی انتظار نداشتم که به خاطر چند نفر جنایتکار و دزد و مجرم، حقوق بشر را به رخ ما بکشند و ... به بهانه حقوق بشر ما را مورد عتاب و خطاب قرار دهند خوب بود از حقوق بشر را هنگامی که رژیم فاسد پهلوی آن را زیر پا می گذاشت ... دفاع می‌کردند» (صحیفه نور، ۶: ۶۴).

منابع

الف - فارسی

آبراهامیان، یروآند. ۱۳۸۹. *تاریخ ایران مدرن*، ترجمه محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی. آرون، ریمون. ۱۳۸۴. آرامش شتر مرغی؛ سر در گریبان بردن و نادیده گرفتن خطر، در *اندیشمندان علوم اجتماعی و انقلاب اسلامی ایران*، گردآوری و ترجمه محمدباقر خرمشاد، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.

ازغندی، علیرضا. ۱۳۸۰. *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: قومس. بروجردی، مهرزاد. ۱۳۸۷. غربزدگی؛ گفتمان روشنفکری حاکم بر ایران قبل و بعد از انقلاب، در سمیع فارسون و مهرداد مشایخی، *فرهنگ سیاسی در جمهوری اسلامی ایران اسلامی ایران*، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران. جعفری ولدانی، اصغر. ۱۳۸۲. *روابط خارجی ایران بعد از انقلاب اسلامی*. تهران: آوای نور.

حاجی یوسفی، امیر محمد. ۱۳۸۱. نظریه والتز و سیاست خارجی ایران؛ مطالعه مقایسه‌ای دوران جنگ سرد و پسا جنگ سرد، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال شانزدهم، ش ۴.

دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال. ۱۳۸۴. *تحول گفتمانی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*. تهران: مؤسسه انتشاراتی روزنامه ایران.

دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال. ۱۳۸۷. *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*. تهران: انتشارات سمت.

رجایی، فرهنگ. ۱۳۸۲. *ایدئولوژی و جهان بینی ایرانی، صدور انقلاب فرهنگی ایران*، در جان اسپوزیتو، *انقلاب اسلامی و بازتاب‌های جهانی آن*، ترجمه محسن مدیر شانه‌چی، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.

رمضانی، روح‌الله. ۱۳۸۸. *چارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*. ترجمه علیرضا طیب. تهران: نشر نی، چاپ ششم.

روزنا، جیمز. ۱۳۷۲. ترسیم سرفصل‌های حوزه مطالعاتی سیاست خارجی، در جیمز باربر و مایکل اسمیت، *ماهیت سیاست‌گذاری در دنیای وابستگی متقابل کشورها*، ترجمه سید حسین سیف زاده، تهران: نشر قومس.

- سجادپور، محمدکاظم. ۱۳۸۳. *چارچوب‌های مفهومی و پژوهشی برای مطالعه سیاست خارجی ایران*. تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- سریع‌القلم، محمود. ۱۳۷۸. *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: بازنگری نظری و پارادایم ائتلاف*، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
- سریع‌القلم، محمود. ۱۳۸۸. *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: قابلیت و امکان تغییر، فصلنامه روابط خارجی*، سال اول، شماره اول.
- سنجابی، کریم. ۱۳۶۸. *امیدها و ناامیدی‌ها*، خاطرات سیاسی دکتر کریم سنجابی، لندن: انتشارات جبهه ملیون ایران.
- صحیفه نور*، ج ۱. ۱۳۷۰. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات.
- صحیفه نور*، ج ۲. ۱۳۷۰. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات.
- صحیفه نور*، ج ۶. ۱۳۶۱. تهران: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.
- صحیفه نور*، ج ۱۰. ۱۳۶۱. تهران: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.
- طاهایی، سید جواد. ۱۳۸۷. *درآمدی بر مبانی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: پژوهشکده تحقیقات استراتژیک.
- طاهایی، سید جواد. ۱۳۸۸. *امام خمینی و مبانی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه روابط خارجی*، سال اول، شماره اول.
- قاضی‌زاده، کاظم. ۱۳۷۷. *اندیشه‌های سیاسی - فقهی امام خمینی*، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
- کنان، ژرژ. ۱۳۴۴. *روسیه و غرب در زمان لنین و استالین*، ترجمه ابوالقاسم طاهری، (بی‌جا)، کتابخانه ایرانمهر.
- محمدی، منوچهر. ۱۳۷۷. *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: اصول و مسایل*، تهران: نشر دادگستر.
- نقیب‌زاده، احمد. ۱۳۸۸. *فرآیند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی ایران: چالش‌ها، آسیب‌ها و راهکارها*، تهران: معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی.
- ونت، الکساندر. ۱۳۸۴. *نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- هاشمی رفسنجانی، اکبر. ۱۳۸۳. *انقلاب و پیروزی کارنامه و خاطرات سال‌های ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸*، تهران: دفتر نشر معارف انقلاب.
- هاشمی رفسنجانی، اکبر. ۱۳۸۴. *انقلاب در بحران، کارنامه و خاطرات سال ۱۳۵۹*، تهران: دفتر نشر معارف انقلاب.
- هیل، کریستوفر. ۱۳۸۷. *ماهیت متحول سیاست خارجی*، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران: پژوهشکده‌ی مطالعات راهبردی.
- یزدی، ابراهیم. ۱۳۶۸. *آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها*، تهران: انتشارات قلم.

- Adam, Ulam. 1994. **Expansion and Coexistence: Soviet Union Foreign Policy 1917- 1973**, London: Thomson Learning.
- Amir Arjomand, Said. 2009. **After Khomeini: Iran Under His Successors**, Oxford: Oxford University Press.
- Beeman, William O. 2008. **The Great Satan vs. the Mad Mullahs: How the United States and Iran Demonize Each Other**, Chicago: University of Chicago Press.
- Chubin, Shahram and Charles Tripp. 1988. **Iran and Iraq at war**, Boulder, Colo: Westview Press.
- Clawson, Patrick; Rubin, Michael. 2005. **Eternal Iran: Continuity and Chaos**, Basingstoke: Palgrave Macmillan.
- Ehteshami, Anoushiravan and Mahjoob Zweiri. 2008. **Iran's Foreign Policy; From Khatami to Ahmadinejad**, New York: ITHACA Press.
- Ehteshami, Anoushiravan. 2002. **After Khomeini**, London: Taylor & Francis e-Library.
- Gasiorowski, Mark. 1991. **U.S. Foreign Policy and the Shah: Building a Client State in Iran**, Ithaca, N.Y.: Cornell University Press.
- Halliday, Fred. 1989. Iranian Foreign Policy Since 1979: Internationalism and Nationalism in the Iranian Revolution, in Juan Cole and Nikki Keddie. (eds), **Shi'ism and Social Protest**, New Haven: Yale University.
- Hiro, Dilip. 1989. **The Longest War**, London: Grafton Books.
- Howe, Patricia Chastain. 2008. **Foreign policy and the French Revolution: Charles-François Dumouriez, Pierre Lebrun, and the Belgian Plan**, New York: Palgrave Macmillan.
- Hudson, V. M. 2005. Foreign Policy Analysis: Actor Specific Theory and the Ground of International - Relations, **Foreign Policy Analysis**, 1, 1.
- Keddie, Nikki R and Rudolph P. Matthee. 2002. **Iran and the surrounding world: interactions in culture and cultural politics**, Washington: University of Washington Press.
- Keddie, Nikki R and Richard, Yann. 2003. **Modern Iran: roots and results of revolution. New Haven**, CT: Yale University Press.
- Majd, Hooman. 2008. **The Ayatollah Begs to Differ: The Paradox of Modern Iran**, New York: Doubleday.
- Maloney, Suzanne; Brzezinski, Zbigniew K; Gates, Robert M. 2004. **Iran: time for a new approach**, New York: Council on Foreign Relations.



- Marschall, Christin. 2003. **Iran's Persian Gulf policy: from Khomeini to Khatami**, London : Routledge Curzon.
- Parsi, Trita. 2007. **Treacherous Alliance: The Secret Dealings of Israel, Iran, and the United States**, New Haven: Yale University Press.
- Pollack, Kenneth. 2004. **The Persian Puzzle: The Conflict Between Iran and America**, New York: Random House.
- Rajaei, Farhang. 1993. **The Iran-Iraq War: The Politics of Aggression**, Florida: University Press of Florida.
- Ramazani, Rouhollah. 2010. Reflections on Iran's Foreign Policy: Spiritual Pragmatism, **Iranian Review of Foreign Affairs**, Vol. 1, No. 1.
- Reuter, Frank. 2001. **Trials and Triumphs: George Washington's Foreign Policy**, Texas: Texas Christian University Press.
- Rubin, Barry. 1988. Iran's Revolution and Persian Gulf Instability, in Shirin Tahir-Kheli and Shaheen Ayubi, eds., **Iran-Iraq War: New Weapons, Old Conflicts**, New York: Praeger.
- Taheri, Amir. 2009. **The Persian Night: Iran under the Khomeinist Revolution**, New York: Encounter Books.
- Takeyh, Rey. 2009. **Guardians of the Revolution: Iran and the world in the age of the Ayatollahs**, Oxford: Oxford University Press.
- Waltz, Kenneth. 1979. **Theory of International Politics**, Boston: Addison-Wesley.
- Whiteman, Jeremy J. 2003. **Reform, Revolution and French Global Policy (1787-1791)**, Burlington: Ashgate Publishing.